



م. آذینی فر

قلعه بابک

و آتش‌های فروزان

شاعر حماسه‌سرا دکتر حسین بهزادی اندوه‌جودی چنین می‌سراید:

دژخیم آستین زده بالا
 خنجر به کف، ستاده به فرمان
 تا بفکند سر از تن "بابک"
 بنهاده گوش، امر رسد، ران
 افکند "معتصم" سوی "بابک"
 زهر تبسمی به نگاهی
 مفتون خون خویشتن اش دید
 بنهفت کینه در تف آهی
 دژخیم! زین مجوس جفا جو
 حالی دو دست شومش بشکن!
 و آن پنجه‌ها که خون عرب را
 بر خویش بست بشکن و بفکن
 دژخیم بی‌درنگ به کف کرد بازوی "بابک"
 از پی فرمان خنجر براند
 تا ز بن افکند بازوی او که بازوی "ایران"
 جوشید خون ز پیکر "بابک"
 چون آتش روان ز بر کوه
 پیچید و درد خورد و ننالید
 ز آزار دست، آن‌گه نستوه
 دست دگر ز خون خود آگند
 رخ را خضاب کرد بدان خون
 فریاد زد خلیفه که رخ را
 گلگون به خون کنی ز چه، ملعون؟!
 "بابک" ز دل خروش بر آورد
 ای تو عدوی مرد و نه خود مرد
 مرگ است و مهلکه، غم آن است

همه ساله روز ۱۴ تیرماه در پای قلعه بابک یک روز فراموش نشدنی توسط ایرانیان به راستی پاسدار ایران به وجود می‌آید. در این روز هزاران نفر از مردم آذربادگان و سراسر ایران برای پاسداشت بزرگ فرزند راستین ایران زمین "بابک خرم دین، گرد هم می‌آیند و به پایکوبی و جشن و سرور می‌پردازند"

بابکی که ۲۲ سال با خلفای تازی عباسی جنگید و نگذاشت پای متجاوزین به این قسمت از سرزمین ایران عزیز برسد.

ایرانیان هیچ‌گاه این شخصیت تاریخی و سال‌های مبارزاتی او را از یاد نمی‌بردند. تا جایی که تاریخ‌نگاران و بزرگانی چون دکتر غلام حسین صدیقی، سعید نفیسی و دکتر باستانی پاریزی پیرامون این مرد بزرگ ملی اظهار نظرهای فراوانی کرده و او را به بزرگی ستوده‌اند.

در ایران در روزهای هفتم تا چهاردهم تیرماه هر سال در پاس داشت او مراسمی برگزار می‌شود و در آذربادگان هفته بابک که از دهم تا هفدهم تیرماه نام گذاری شده است سالهاست که بر فراز قلعه "بدر" در بخش کلیر (قلعه بابک) از شهرستان اهر توسط گروهی از ایرانیان و هنرمندان و نوازندگان مراسم ویژه‌ای برگزار می‌گردد.

بابک خرم دین سردار بزرگ ایران در آذربادگان به دنیا آمد و از همان ابتدای کودکی نشان‌های نبوغ و دلاوری را از خود نمایان ساخت. او به زبان آذری سخن می‌گفت و به ایران عشق می‌ورزید و این پاک باخته‌گی و دلاوری او در مقابل دشمنان ایران حماسه‌ای بزرگ را به وجود آورد که برگ برگ زرین تاریخ پر فراز و نشیب ما را تشکیل می‌دهد.

در سال ۲۲۳ هجری بابک که اسیر معتصم، خلیفه عباسی بود. جهت مجازات به جرم میهن دوستی در مقابل خلیفه قرار گرفت و خلیفه مغرور و ستم‌گر عرب به دژخیمان خود دستور داد که قطعه قطعه اش کند زمانی که دست راست این دلاور مرد را بردن او با دست چپ خون آن را بر صورت زد خلیفه تازی دلیل آن را پرسید او در پاسخ گفت نمی‌خواهم دشمنان من رخساره زرد مرا ببینند و او چنین دلاورانه در مقابل ستم و ستم‌گری ایستاد.

دو تن از حماسه‌سرایان ایران دو قطعه شعر در نکوداشت او بیان نمودند

رخساده‌ام ز درد شود زرد
گلگون به خون کنم رخ خود را
تالاله گون شود، نشود زرد
خواهم که تو نبینی از "ایران"
بارنگ زرد، مردن یک مرد
دژخیم تا که بیش فزاید
بر شادی خلیفه، به خنجر
افکند دست دیگر "بابک"
وانگه زبان و چشم و پی و سر
ز آن قطعه قطعه پیکر بی جان
پر می کشید ناله به کیهان

در لابه لای ناله، خروشی
افکند لرزه در دل ایوان
هر کس گشود گوش که شاید
دریابد آن نوای پریشان
یک حرف بود و جمله سید
"آی جان فدای نام تو ایران"
"ایران" ز خون "بابک" خالی
بر جبهه نقش کرد به ماتم
آن رنگ سرخ پرچم جاوید
خون وی است و جامه‌ی او هم

و دیگری شاعر نوین ایران جناب آقای
احمد غفورزاده (طلایی) که چه زیبا می گوید:

اسیر عرب گشت شیر عجم
چه گویم چه بر ضیغم نر گذشت
خلیفه چو دید آن اسیر دلیر
بر او چون امیری مظفر گذشت
بدو گفت با طعنه: "کای پارسی!"
زمان حیات تو دیگر گذشت
که گفتت ز فرمان سر بناب؟
چرا فکر طغیان از سر گذشت؟
چرا عمر شیرینت ای تندخوی
شب و روز در شورش و شر گذشت؟
به پاسخ چنین گفت: "کای ترش روی!"
تو را عمر، شیرین چو شکر گذشت

ز جور ت ندانی چه ایام تلخ
به ایرانیان نکو فر گذشت
مرا مهر میهن به طغیان کشید
نباید که از مهر مادر گذشت
به راه میهن میهن، ای بی خرد!
فرا از نظر، جان محقر گذشت
ندانی به سودای آزادگی
وطن دوست از نفع و از ضرر گذشت
چو بینم وطن زیر چنگال خصم
ز جان بایدم بهر کشور گذشت
ز گفتار او "معتصم" شد دژم
ز هر دو غمین و مکدر گذشت
بر آشفته آن سان که او راز دل
تو گویی که صد نیش نشتر گذشت
لب خود گزید از غضب آنچنان
که دندان او از لشم بر گذشت
به حکم خلیفه در آن بارگاه
ندانم چه بر این دلاور گذشت؟
به زیر شکنجه، از آن رویهان
چه گویم چه بر این غضنفر گذشت؟
ز "بابک" بریدند چون دست راست
زرگ های او چون که خنجر گذشت
کنارش روان گشت دریای خون
تو گویی روان بحر احمر گذشت
ز دست چپش خون به رخساره زد
در آن دم که روحش ز پیکر گذشت
ز خون کرد رخساره‌ی خویش سرخ
چو گل لاله رو از جهان در گذشت
که دشمن نگوید که از بیم من
ز جان بارخ زرد چون زر گذشت
نمیرد شهیدی که در راه حق
ز جان همچو این پاک گوهر گذشت
بنازم شهیدی که، مام وطن
چو گفتش که از خویش بگذر، گذشت
به خط "طلایی" کند ثبت نام
به تاریخ، هر کس چو او در گذشت

تازمانی که چنین مردان بزرگ و پاک باخته‌ای وجود
داشته و دارند ایران بجاست و بجا خواهند ماند.
پاینده ایران